آزادي در دكترين مهدويت

 محمد موسوي امين

چكيده

آزادي، از مفاهيم کليدي و از خواستههاي اصلي بشر در حوزه سياست و جامعه‌شناسي تلقي ميگردد و در عصر جديد، انتظار ميرود اين مفهوم در پيدايش هر حكومتي تضمين شود. از اين‌رو اين مقاله مي‌کوشد تا به ارتباط ميان حکومت مهدوي و مقوله آزادي بپردازد و بيان نمايد که در جامعه مهدوي آزادي انسان تا چه مقدار تحقق مييابد.

ناگزير پيش از ورود به اين بحث چند مقدمه مطرح ميشود:

1. بررسي جايگاه "آزادي" در گفتمان مهدويت، دقت در اين باره را ميطلبد که مهدويت در حال حاضر براي ما در جايگاه و منزلت "غيب" است. لذا بررسي و مطالعه و به خصوص تئوريزه‌کردن آن، ميبايست بعد از تحقق عيني آن صورت پذيرد، چرا که تئوريزه ساختن هر جريان اجتماعي‌ـ سياسي آن‌گاه امکان‌پذير است که از بوتة آزمايش و از چالشهاي درگير با آن بگذرد و به طور شفاف و بيپيرايه خود را بنمايد.

پس بررسي و مطالعه دکترين مهدويت، ناگزير مراجعه به متون ديني مربوبط با موضوع را ميطلبد.

الف) از آنجا که حضرت امام زمان( از قرآن، سنت نبوي و سيرة علوي تخطي

نميکند، در اين مطالعه به همين سه منبع و مرجع بسنده شده است.

ب) از آنجا که بين عالم تکوين (جهان خلقت) و عالم تشريع (مکتب) ارتباطي تنگاتنگ برقرار است و فهم هر کدام، فهم ديگري را ميطلبد، رسيدن به چشماندازي از دکترين مهدويت، تنها با مراجعه به متن مکتوب به حروف، منقوش به عناصر مادي در عالم خلقت ممکن خواهد شد؛ چرا که جهان خلقت، ظهور علم، اراده، صفات و اسماي الهي است.

2. آزادي از بنياديترين و اساسيترين حقوق انسان به شمار ميرود و به گونهاي اساسي بين انسان و ديگر پديدههاي مادون فرق ميگذارد. آزادي حقي است که از سرشت آدمي برمي‌خيزد و محدود و محصور به قراردادهاي اجتماعي نميشود. به عبارتي روشن، اين حق نه از قراردادهاي اجتماعي برگرفته شده است و نه با قراردادهاي اجتماعي ميتوان در مقام نفي و ناپنداشتن آن بر‌آمد.

آزادي ظهور اراده و مشيت الهي در جانشيني انسان در زمين است. از آنجا که اراده و مشيت الهي، نه قراردادي و اعتباري که تکويني، عيني و واقعي است، هرگز کسي نميتواند آن را به شمار نياورد. از آنجا که آزادي بروز و ظهور اراده، مشيت، علم و حکمت خداست، در حين ظهور و تجلي در عرصه فرد و جامعه، به طور هم‌زاد با علم، حکمت، اراده، خودآگاهي، هشياري و اختيار، خويش را به ظهور مي‌رساند. به عبارتي ديگر، آزادي، وجود علم، حکمت، اراده، خودآگاهي و آگاهي فرد و جامعه را ميطلبد.

1. اصل آزادي در اغلب مکتبهاي مغرب زمين يک موضوع قرار دادي است که جامعه بين اعضاي خويش برقرار ميسازد؛ يعني جامعه بشري بر حسب تجربه اجتماعي خويش، به کار‌برد مثبت آن و آثار مترتب بر آن در طي عمل پي‌برده و به ضرورت آن دست يافته است. حال آنکه در مکتب توحيدي اسلامي "اصل آزادي" حقيقتي است که در جوهرة هستي و از جمله سرشت آدمي عجين شده و به هيچ وجه زاييده ضرورت کاري و يا قرار داد اجتماعي نيست.

2. خصايص مورد اشاره در عنصر آزادي، از جمله علم، روشنبيني، ارادة مستقل، خودآگاهي، خودشناسي، هوشياري و اختيار، ويژگي خاصي به مفهوم آزادي از منظر مکتب توحيدي اسلام ميبخشد که به‌طور ماهوي با مفهوم آزادي از ديدگاه مکتبهاي غرب متفاوت است.

از ديدگاه مکتب توحيدي اسلام‌، آزادي مقامي بس والا دارد که انسان و جامعه پس از طي طريق پرپيچ و خم ابتلاهاي سخت و مشکل ميتوانند بدان دست يابد. اين ابتلاها از نوعي هستند که جامعه و فرد را به روشنبيني، هوشياري وخودآگاهي ويژهاي مسلّح ميسازند:

(اِنّا خلقناالانسان مننطفة امشاج نبتليه فجعلناه سميعاًبصيراً(1

(و اذا ابتلي ابراهيم ربه بکلمات فأتمّهن قال إني جاعلک للناس اماما قال و من ذريتي قال لاينال عهدي الظالمين(2

از جمع‌بندي اين دو آيه، به وضوح ميتوان فهميد که اصل ابتلا، عامل تکوين شخصيتي فرد بينا و شنوا، در مرتبهاي والاتر و بالاتر مقام رهبريت و الگو بودن براي انسانهاي ديگر است.

بنابر آنچه گذشت، آزادي در اين مکتب، مستلزم گونهاي خاص از خودساختگي و رهايي است؛ يعني انساني آزاد است که از حاکميت محرکهاي دروني و بروني رها يافته و در قبال آنها به گونهاي منفعل واکنش نشان ندهد و رويدادها و جريان‌هاي محيط را بتواند مهار کند.

عوامل محيطي، خواه ناخواه به نحوي انسان را به مثابة موجودي حساس به واکنش وامي‌دارند، حال اين واکنشها برحسب ظرفيت وجودي فرد واکنشکننده، يا انفعالي و غيرعقلايي است و يا واکنشي فعال و عقلايي است طبيعتاً واکنش عقلايي مراتبي دارد و در افراد مختلف، با درجاتي متفاوت از خلوص، بروز و ظهور ميکند.

بنابراين، در اين مکتب به فردي آزاد، مختار و صاحب اراده ميگويند که خلوص

واکنشهاي عقلانياش از ضريب بالايي برخوردار باشد. در نتيجه، اصول راهنماي عمل در اين مکتب، سعي بر اين دارد که ضريب خلوص واکنشهاي عقلايي را افزايش دهد و تقويت نمايد و در عوض عوامل افزايش دهنده ناخالصي واکنشها را به چالش طلبد و بر تقليل و تضعيف آنها برآيد.

شاخص برجسته در آزادي اين است که آزادي فرد در گزينشها و موضعگيريها و رفتارها و گفتارهايش به منصة ظهور ميرسد؛ عواملي که عنصر آزادي را مشوب به تمايلات نفساني و يا غريزي و نژادي و طبقاتي و يا گروهي و صنفي، و منافع تنگ فردي ميکنند، به مثابة عوامل ضد آزادي تلقي ميشوند و مرزبندي آزادي از ضد آزادي را بر هم ميزنند.

بنابراين، چه بسا فرد در عين اسارت، بندگي، بردگي و وابستگي، به اين مغلطه فرو رود که از نعمت آزادي برخوردار است و بر حسب آزادي و اختيار به گزينش و يا اقدام مشخص دست يازيده، با وجود آن‌که در حقيقت او تنها به آن رفتارها و کردارها دست يازيده و به آن سخن زبان باز کرده است.

پس در اين مکتب، بر عکس اغلب مکتبهاي مغربزمين که رفع موانع بيروني براي افراد را ضامن و تحقق بخش آزادي ميدانند، برداشتن موانع دروني و بيروني را شرط تام و تمام آزادي و آزاد بودن بر‌ميشمرند.

بنابرآنچه گفته شد، آزادي در اين مکتب به دارا بودن ملاکهايي مشروط است که بدون آنها نه تنها آزادي محقق نميگردد که مخدوش ميشود و بيسود.

آزادي برخاسته از بستري غريزي و به عبارتي روشنتر، نشأت يافته از جبر غريزي، قومي، نژادي، صنفي، طبقاتي و منفعتي و سودجويي اسارتي است در لباس آزادي؛ چرا‌که آزادي هم‌چنان که اشارت رفت، در حقيقت برآيند تکامل و تعالي بشريت است و جبرهاي نامبرده همه به گونهاي روي به سمت گذشته دارند و در چنبرههاي ضد تکاملي اسيرند.

پذيرش بلا قيد و شرط محرکهاي دروني و خارجي و تن دادن به کنشهاي آنها ضد آزادي به شمار ميرود، و بنابراين، مبارزه با جبرهاي طبيعت، جامعه، تاريخ و حاکميتهاي ضد مردمي، عين آزادي است.

3. آزادي، برايند علم، آگاهي، تشخص و تعين در افراد به شمار ميرود، و به عبارتي ديگر، اقتضاي علم و آگاهي، ظهور کثرت و تنوع در عرصه بشري و ظهور مشابه آن در عرصه طبيعت و جهان آفرينش است.

اين کثرت، تنوع و تکثر، در پديدهها و انسانها ظهور مييابد. تعين و تشخّص نيز اقتضاي تفاوتها و اختلافها در عملکردها و آثار مترتب بر آن است. پذيرش و قبول اين تنوع و تفاوت، در حقيقت به آزادي و رهايي ميانجامد؛ چرا‌که قانونمندي طبيعت و جامعه، جز تکثر و تنوع در اين باره نخواهد بود.

لذا نظامهاي حکومتي تماميتخواه و توتاليتر، به عکس اين حقيقت جهانشمول، خواهان جامعهاي يک شکل و يک رنگ هستند. اين نظامها تصور ميکنند که کارگاه جامعه به کارخانهاي ميماند که افراد توليد شده در آن به منزله قالبهاي صابون يا هر کالاي ديگري هستند که تفاوت و اختلافي در آنها وجود ندارد، در صورتي که جامعه بشري با داشتن تنوع و تکثر ذاتي با ظهور علم و رشد آن بيشتر به سمت تنوع و تکثر ميرود؛ چرا‌که علم به تنوع و تکثر معقول راه ميبرد.

در حقيقت، جامعه تودهوار به دليل عدم حضور و ظهور علم و دانش از تعين و تشخّص محروم است و به همان قالبهاي صابوني ميماند که هيچگونه تنوعي ندارد.

افراد جامعه تودهوار که حضرت امير( آنها را "همج الرعاء" ميداند، به دليل نداشتن علم و آگاهي همچون مگساني هستند که به هر بادي به حرکت در ميآيند و سمت و سوي حرکت باد را به ناچار در پيش ميگيرند و هر فراخواني را "لبيک" ميگويند.

امام علي( با تقسيم جامعه به سه طبقه اصلي علما و انديشمندان، دانش‌آموختگان و بخش تودهوار جامعه، نقش خويش را در تقليل بخش سوم جامعه و افزودن آنان به طبقة دوم تبيين ميکند؛ چرا که اين بخش از جامعه خطرناکترين بخش جامعه هستند و اگر بسياري از افراد جامعه آنان باشند، از حرکت باز خواهد ايستاد. چنين مسئلهاي به خوبي در عصر خلافت حضرت امير( همزمان با درگيري ايشان با معاويه پيدا بود.

در عصر مهدويت و ظهور، چنانکه در روايات آمده است، علم و دانش به اوج تکامل خود ميرسد. همچنانکه گفته شد، اقتضاي چنين شرايطي ظهور جامعه متکثر و متنوع در عين وحدت است؛ چرا که علم تجليگاههاي مختلفي دارد و در هر تجلي خود ظهوراتي مختلف و متفاوت با ديگر تجليات.

از طرفي ظهور چنين علمي تا حدود فراواني جبرهاي اشاره شده را مهار ميکند و انسان را در مداري والاتر و بالاتر از لحاظ آزادي حقيقي قرار خواهد داد.

بنابراين، برخوردار بودن جامعه از علم و دانش فراوان، آن را از گرفتار شدن به خصوصيت تودهوار بهدور ميسازد. آنگاه آن جامعه و معاويه را به خوبي از هم مي‌شناسد. جالب اينکه علي( بهمثابه الگوي تمام عيار دکترين مهدويت، برخوردي تودهوار با جامعه نميکرد و مخالفان خود را تا مرز حمل سلاح و دست يازيدن به جنگ مسلحانه، مجاز ميدانست که گوياي تنوعپذيري وي بود. او در حل و فصل اختلافات خود با افراد جامعهاش از طريق محاوره و گفتوگو ميکوشيد تا جايي که در بيان رابطه و مناسبات خود با جامعه چنين گفت:

مردم از حکام ميهراسند و من از مردم حساب ميبرم.

علي( با اين سخن ماندگار خود سيستم خود را مبتني بر نفي سلطهگري و سلطهجويي و حرمتگزاردن به جامعه معرفي نمود. از اين الگوي نخستين حکومت پس از پيغمبر که نمايي از حکومت مهدويت را چنين ميتوان ترسيم کرد:

الف) علم، توسعه بيسابقه و جامعه از لحاظ علمي ارتقاي ويژهاي خواهد يافت؛

ب) جامعه از حالت تودهواري خارج ميشود، و از تشخّص و تعين که اقتضاي آزادي است، برخوردار خواهد شد؛

ج) خروج جامعه از حالت تودهوار، مناسبات خاصي را بين حاکميت و مردم برقرار مي‌سازد که از سلطهجويي و سلطهگري و سلطهپذيري آن را مصون خواهد ساخت.

در دکترين مهدويت که ادامه مکتب توحيدي محمد( و علي( است، حاکميت في‌نفسه اصالتي ندارد، و آنچه اصالت مييابد، اصالت ارزشهاست که جايگزين اصالت حکومت‌هاست. تقدم و اولويت ارزش‌ها بر حفظ حاکميتها، جامعه و به خصوص نظام را برخوردار از بردباري و شکيبايي در قبال مخالفان مي‌سازد؛ چرا که نظامهاي تماميتخواه براي تداوم بقا و استمرار حاکميت خويش، به جامعهاي تودهوار نيازمندند که خيال خويش را از چون و چراي آنها بگسلند و در صورت لزوم از آن لشکريان آماده، جهت سرکوب ديگر‌انديشان بهرهبرداري نمايند.

حفاظت از ارزشها و اصول، ضرورت وجود افرادي شايسته، حامل و حافظ آنها را ايجاب ميکند. چنين افرادي غيرممکن است در جامعهاي تودهوار به وجود بيايند. چنين افرادي به تعبير حضرت امير( با رهبري شايسته در سطح او نيز چاپلوسي نميکنند و در آزادي بيان کوتاه نميآيند. در چنين نظامي که مصداق بارز آن در سنت حضرت محمد( و علي( است، ارزشها پر رنگ و در عوض اصل حفاظت از نظام کمرنگ ميشود، و افراد در حد ابزار استمرار مناسبات حاکم تقليل و تنزيل نميشوند. در چنين نظامي، ديگر وسيله تجويز نميکنند، چرا که اين نظام بر اين باور است که بين هدف مقدس و وسيله، سنخيت بايد باشد، و هرگز هدف مقدس با وسايل نامقدس تحقق نميپذيرد. بدين دليل، افراد جامعه در حد وسايل تحقق مرام‌هاي حاکميت سقوط نميکنند، چرا که اقتضاي چنين شرايطي، حاکميت فضاي سانسور و کتمان حقايق از عامة مردم و نگهداشتن آنان در فضاي آکنده از جهل و ناداني و ترس و ارعاب است؛ بر خلاف سنت محمدي و سيرة علوي و منش حسيني که امام( در بحراني‌ترين شرايط و سختترين وضعيت، حاضر نشد قتل مسلم و هاني‌بن عروه را از ياران خود تحت محمل تضعيف روحيه همراهان کتمان کند.

آري در نظامهاي تودهوار است بر‌خلاف نظام در دکترين مهدويت، تحريف و تزوير رواج مييابد و قلب حقايق از ملزومات بقاي نظام و عين "مصلحت" تلقي ميشود.

در دکترين مهدويت و از ديدگاه آن، مردم از جور اديان به عدل اسلام و از تنگناي دنيا و آخرت به فراخناي دنيا و آخرت و از بندگي بندگان به بندگي خداوند که عين رهايي و آزادي است، رهنمون ميشوند.

اسلام نيامده تا مردم را يکسان و همچون قالبهاي صابون درآورد. بنابراين دکترين، چنانچه انسانها يکسان شوند و شبيه هم گردند، هلاک‌ميشوند (مضمون روايت).

در اين دکترين، حتي هدايت که پيامبر از سوي خدا بدان مأمور است، در اختيار پيامبر گذاشته نشده و بدين دليل، براي دلداري و تسلي خاطر او بدو گفته شده‌است:

(انک لاتهدي من أحببت ولکن الله يهدي من يشاء(؛

اين خداست که امر هدايت در يد قدرت اوست و تو جز مبلغ پيام چيز ديگري نيستي و هيچ سلطه و هيمنهاي بر مردم جز تذکر نداري.

(انما انت مذکر لَستَ عليهم بمسيطر(؛

(لست عليهم بجبار(.

چگونه ابن ابي العوجاء و هم‌فکرانش در موسم حج و در مکان مقدسي همانند کعبه، مباني دين اسلام را به مسخره و مسلمانان را به باد توهين و ناسزا گرفته بودند و حضرت امام صادق( با سعه صدر توصيف ناپذيري و بدون هر گونه تهديد و ارعاب و يا تکفير و تفسيق پاسخ آنان را ميداد!

اگر به مخالفان حضرت امير( در دوره خلافتش نظري بيفکنيم، مخالفان او را در سه گروه ميتوان طبقهبندي کرد:

الف) مخالفان نظري و تئوريک؛

ب) مخالفان برانداز قبل از اقدام؛

ج) مخالفان برانداز در مرحله اقدام.

در خصوص طبقه اول، هرگز نيامده است که امام به صرف تفاوت ديدگاه، کسي را تفسيق يا تکفير کرده باشد بلکه ميکوشيد تا با حجت و بينه ديدگاه او را تعديل کند، اما در مورد گروه دوم، امام قائل به عدم قصاص قبل از جنايت بود و طلحه

و زبير و عايشه بهصرف قصد براندازي حاکميت، نه تنها عقوبت نشدند که "ممنوع‌الخروج" نيز نگرديدند.

درباره گروه سوم که عمدتاً معاويه، خوارج، طلحه، زبير و عايشه بودند، هرگز امام آغازگر درگيري مسلحانه و برخورد خشونتآميز نبود و سعي ميکرد تا آنجا که با توجه به شرايط و موضعگيري جبهه مخالف، از طريق محاوره و گفتوگو و مذاکره از خونريزي جلوگيري کند.

به اعتقاد شيعيان، پيامبر( بنا به دستور خداوند، امام علي( را به جانشيني خود معرفي کرد. آن حضرت ميدانست که جريان متشکل و سازمان يافتهاي، مخالف چنين جانشيني است و در جهت عدم انجام آن حضوري فعال دارد. اقتضاي مصالح سياسي مجموعه در اين است که چنين امر بر حقّي، به هر قيمت و به هر وسيله ممکن، صورت گيرد؛ از جمله سرکوب و ايجاد محدوديت براي جريانهاي مخالف، ولي پيامبر( هرگز به طرق نامشروع متوسل نشد، هر چند هدف مشروع و "مصلحت" به ظاهر در اتخاذ چنين اقدامي بود.

بنابراين شواهد قطعي و متواتر تاريخي در سنت پيامبر اسلام( و سيرة علوي( و ديگر امامان(، اجمالاً ميتوان چشماندازي کلي از دکترين مهدويت و آزادي ترسيم و تصور کرد.

چنانچه در شرايط اقتصادي عصر ظهور تأملي کنيم و به روايات توصيف کننده آن دوران نظري بيفکنيم، همه توصيفها حاکي از اين خواهد بود که در اين دوره از زمان، علم و دانش به اقتضاي شرايط آزاد دانش و تحقيق رشد ميکند و اوضاع سياسي، اجتماعي و اقتصادي جامعه به ثبات ميرسد. در آن هنگام، شرايطي از لحاظ اقتصادي به وجود ميآيد که نعمت فراوان يافت ميشود، فقر ريشه‌كن و تضاد طبقاتي که خود محصول عدم توزيع عادلانه ثروت، قدرت و معلومات است، از ميان ميرود. از ميان رفتن فاصله طبقاتي و وفور نعمت که اقتضاي توليد بالاي جامعه و توزيع عادلانه است، جامعه را از لحاظ نظري برخوردار از استقلال و آزادي در قبال حکومتها ميسازد. علم جامعهشناسي و دانش سياسي و دستآورد تجربه بشري، اين حقيقت را به وضوح بيان کرده است که جامعه برخوردار از اقتصادي سالم و شکوفا و خودکفا و توزيع عادلانه ثروت و امکانات و قبول مالکيت افراد، ميتواند به آزادي دست يابد، و بر عکس جوامع فقير و غيرمولد در برخورداري از نعمت آزادي، شانس کمتري دارند.

پس در دکترين مهدويت با رشد و توسعه علم و دانش و برخورداري جامعه از اقتصادي پر‌رونق و وجود مالکيت و به عبارتي فعاليت آزاد اقتصادي، آزادي از جايگاه ويژهاي برخوردار خواهد بود. افزون بر همه اين حقايق، از آنجا که حکومت در عصر ظهور و براساس دکترين مهدويت، از خصيصة جهاني برخوردار است، حکومت جهاني هرگز نميتواند طبقاتي، نژادي، قومي، فرقهاي، گروهي، حزبي و ملي باشد، و در عين حال، نميتواند نخستين ماية نخست ظهور آزادي، تکثر و تنوع قومي و نژادي و فرقهاي و ملي را نفي کند.

در دکترين اسلام که فرد را داراي اصالتي ميداند و هويت فردي را ذوب شده در جامعه و نظام حکومتي بر نميشمرد و مسئوليت را به دوش تک تک افراد مينهد، حقيقتاً نميتوان آزادي را نفي شده دانست؛ چون نفي آزادي افراد به نفي مسئوليت، اخلاق و دين راه ميبرد که در بستر آزاد مفهوم مييابند.